



۲۰۱۹/۱۰/۰۳



عارف عزیز گذرگاه

## خرایات

### از زنده یاد احمد علی کهزاد



پیش از نیم قرن به عقب بر میگردیم و وارد یکی از کوچه های قدیم کابل میشویم اگر از فراز کوه های شیردروازه و آسمانی به شهر نظر می انداختید، کابل قدیم بسان ازدهایی در سینه این دوکوه خوابیده بود و خاطرات دیرینه او با دریایی که یکی از شرابین خشک و تشنه لب این ازدها بود، راز و نیاز هایی داشت.

خانه ها با بام های گلی و ارسی های شبکه دار با رنگهای مختلف و کهنه، آنقدر در هم فشرده و چسبیده بودند که گوئی هیچ قدرتی آنها را از هم جدا ساخته نمیتواند کوچه های پر پیچ و خم از میان دیوارهای نیمه افتاده و متمایل به سقوط، به زیرزمینی هایی شبیه بود که تنها ارواح نا شناخته در آن رفت و آمد می کنند، هر چند کوچه های این شهر که به نامهای شوربازار، مرادخانی، چنداول، باغ علیمردان، باغبان کوچه و ده افغانان معروف بودند در حقیقت سنگری هم برای دفاع خود در برابر هر گونه تجاوزات محسوب می شد. تازه واردی که برای اولین بار داخل این شهر می شد با صدها مشکل در پیدا کردن خویشاوندان و دوستان خود مواجه بود گرچه پیکر این شهر در همه دوره های تاریخ جراحات های داشته ولی غرور ملی خود را پیوسته حفظ کرده بود.

کوچه شوربازار یکی از ناحیه های بزرگ و عمده این شهر قدیم بود و به حیث شلوغ ترین مرکز خرید و فروش اجناس و لوازم زندگی برای باشندگان در آمده بود.

عیاران، کاکه ها، شعراء و اهل کسبه در پیچ و خم های این کوچه سکونت داشتند و با باشندده های دیگر نواحی هم در تماس بودند. اگر کسی برای کنجکاو و کاوش های فرهنگی جرأت میکرد که داخل یکی از این کوچه ها شود ناگزیر بود که عنعنات و رسم و رواج های همان کوچه را تا حد لازم مراعات نماید. ما اکنون در پرتو همین غریزه کنجکاو در کوچه شوربازار که هدف اصلی ما در آن نهفته است، وارد می شویم.

همینکه در دهانه آن ایستاده شویم در نگاه اول توجه ما را دکان نصور فروشی جلب می کند که مرد لاغر اندام با ریش و بروت های سیاه ولی متفکر در کنار تگره های نصور خود نشسته مشغول تماشای عابری است که از پیش او رد میشوند.

در دیوار های رنگ رفته دکان، نوشته ها با خطوط کج و موجی دیده می شود که برای یک باسواد به مشکل قابل درک است که احساس کنج کاوی تازه وارد را بیشتر به طرف خود جلب می نماید. این مرد ضعیف البنیه و نسبتاً رنگ پریده (صوفی عشقوری) شاعر ظریف و شوخ طبعی بود که در عین بیسوادی با شعرای معروفی چون استاد بیتاب، شایق جمال و استاد هاشم شایق رابطه هایی داشت و پیوسته آن شخصیت های بزرگوار از این دوست هم مسلک خود خیر می گرفتند و چند ساعتی به سکوی دکانش می نشستند.

این تماس ها و بازدید ها وسیله ثمر بخشی برای صوفی عشقوری در ساحه شعر گوئی هایش بود که همیشه از آن به قدردانی یادآور شده است.

این شاعر از عمیق ترین قصر اجتماع، سر بلند کرده و آن پوشیده ترین خصوصیات و زندگی مردم، به زبان شعر، سخن می گفت این مرد سمبول زنده ای از کوچه شوربازار بوده و مورد احترام همه مردم قرار داشت. گر چه مقدرات او را بگوشه تاریک این دکان زندانی ساخته بود ولی اندیشه هایش گاه گاهی تارهای این قفس را می شکست و به فضای وسیعتری، یعنی خارج از قیل و قال شوربازار اوج میگرفت اگر آدم با ذوقی امروز هم از آن کوچه بگذرد هنوز مطلع شعر معروف او که :

**باین تمکین که ساقی باده در پیمانه میریزد**

**رسد تا دور ما دیوار این میخانه می ریزد**

به گوش ها طنین انداز است و تصور می شود که هنوز صوفی عشقوری در گوشه دکان خود نشسته شعری را به توصیف نصور در زیر لب زمزمه می کند الماسی اگر در سینه خاک افتاده باشد. آن الماس، صوفی عشقوری خواهد بود که در آغوش شوربازار تا آخرین لحظات عمر زندگی کرد.

دکان او آغازی از پدیده های تماشائی این کوچه تاریخی بود چند قدمی اگر فراتر بگذاریم به کوچه ای باریک آن فرو میرویم.

این کوچه پر از گل و همیشه پر آب از برکت ناودان های منازل یک روزی نقطه امید و شادی آفرین محافل عروسی باشندگان کابل قدیم بود.

این کوچه محل بود و باش خراباتیان و از معروف ترین قسمت این ناحیه بود از هر پنجره از هر ارسی و از هر کلکین صدا های موسیقی بلند بود و آهنگ هایی از آواز خوانانی مثل استاد قاسم افغان، استاد نبی گل، استاد نتو، استاد غلام حسین و نوازندگانی مثل استاد چاچه محمود، استاد قربانعلی ربانی، استاد نوروز و استاد محمد عمر فضای کوچه را پر کرده بود و چنین به نظر میرسید که رنج ها و آلام زندگی درین کوچه راهی نداشته و از همه مصیبت های بشری در امان است.

این شخصیت های هنری، موسیقی را که به کمال پختگی و اوج رسانیده و شاگردانی را هم تحت تربیه گرفته بودند تا بعد از مرگ شان دروازه خرابات بروی اهل ذوق بسته نشده و موسیقی کلاسیک از زادگاه خود مأیوسانه فرار نکند.

این ها قلب های بزرگ و حوصله های فراخی داشتند و با عشقی هر چه قویتر و شدیدتر در احیای موسیقی اصیل افغانی می کوشیدند. در هر پیچ و خم خرابات یک جهان امید و شادی جوانه میزد عابرینی که از کوچه می گذشتند لحظات درازی برای شنیدن این زمزمه ها در گوشه ای می نشستند و از کشمکش های زندگی دقایقی چند خود را بیگانه می ساختند.

خرابات شب و روز در قلب این شهر باستانی می، نوعروسان و نو دامادان را با این تپش های خود دلگرم نگهداشته بود. هرچه در این کوچه می دیدید زمین و دروازه های کهنه بود، آسمان شبیه رشته نازکی از تقاطع دیوار های چند منزله، به چشم می خورد و گمان میرفت آنها هم آهنگی است که از زیر تار های یک نوازنده فرار کرده و در فضای این کوچه به پرواز در آمده است چند قدمی اگر به سیر خود ادامه بدهیم با منزلی بر می خوریم که دیوارهای آن، از خشت خام ترکیب شده و این خانه سه طبقه را به شان خود برداشته است.

درین خانه که ما اکنون داخل میشویم پنجره ای نسبتاً مدرن تری برنگ سبز در منزل سوم دارد که متعلق به آواز خوان توانا و چیره دست کشور استاد قاسم افغان است.

این هنرمند از سرشناس ترین باشندگان این کوچه بوده و به حیث پیر خرابات، معروف بوده موجودیت او در قبال هنر نمائی هایش درین کوچه، آوازه شوربازار را در سراسر کشور، دو چندان ساخت که استاد با پسران و شاگردان با استعدادش که هر کدام از تربیه و پرورش خوب هنری برخوردار بودند با آهنگ های خود این خانه را به خرابات کوچکتر در سینه خرابات بزرگ تبدیل کرده بودند و از در و دیوارهای آن غزل هایی از ابوالمعانی حضرت بیدل شنیده می شد که عرفان و هنر دست به دست هم داده هنرمندی را به نام ( قاسم ) تشکیل داده بودند دیری نگذشت که این خانه راه خود را بدربار پادشاهی چون امیر امان الله خان (۱) باز نمود و این رشته در پرتو استعداد سرشار استاد قاسم با هم وصل شد.

موسیقی بدین وسیله اعتباری به خود گرفت و خرابات سر چشمه امید های همه باشندگان کابل قدیم گردید، آهنگ های تازه و اصیل افغانی در بین خرابات و ارگ شاهی طنین انداز شد و شهر تاریک را شبانه با مشعل های موسیقی غرق در چراغان نور کرد. با آنکه خرابات این افتخار را دریافته بود، مغرور بلند پروازی های خود نشد بلکه بیشتر و

---

۱- در این جا فکر میکنم سهوی از طرف تایپست رخ داده زیرا زنده یاد جناب احمد علی کهزاد به همه این سبق تاریخی وارد بوده اند. زیرا این جمله باید چنین آغاز می شد: دیری نگذشت که این خانه راه خود را بدربار پادشاهی چون امیر حبیب الله خان باز نمود و این رشته در پرتو استعداد سرشار استاد قاسم با هم وصل شد. برای روشنی بیشتر در این مورد لطفاً مقاله این کمترین را در مورد شاه موسیقی "استاد قاسم افغان" به کمک این لینک مطالعه فرمائید: (ولی احمد نوری)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/wali\\_n\\_yaadey\\_az\\_ostaad\\_qaasem\\_afghan.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/wali_n_yaadey_az_ostaad_qaasem_afghan.pdf)

فشرده تر روابط دوستانه خود را حتی با فقیرترین باشندۀ شهر مستحکم تر ساخت و دستی که به سوی شان دراز می شد خالی باز نمی گشت.

استاد غلام حسین با مکتب خاص خود در گوشۀ دیگر این کوچه مسیر دیگری برای موسیقی انتخاب کرد و مشغول تدریس یکدسته از آواز خوانان تازه کار بود استاد چاچه محمود، استاد قربانعلی و استاد محمد عمر پیوسته این دو استاد آواز خوان را در محافل همراهی میکردند و با مشتکی از سکه های طلا به خانه باز می گشتند. بازار دست فروشان و دکاکین با این رفت و آمد ها گرم شده میرفت و هر روز مشتری های تازه را بطرف خود می کشانیدند شب هائیکه شهر در ظلمت خود فرو میرفت این کوچه با الکین ها و چراغ های گیس، مانند خورشید در آغوش سکوت و خاموشی می درخشید و آهنگ هایی را که نشانه از داغترین احساسات و فداکاری های افغان ها بود تا طلوع آفتاب، گوش ها را نوازش میداد و برای خواب رفتگان به منزله داروی مسکن و آرامش دهنده ای در آمده بود که هر چه بیشتر به شنیدن آنها علاقه داشتند.

موسیقی بر علاوه ای که با ارزش های خاص خود، در خرابات آن زمان تجلی کرد ولی به شکل هنر ارزنده، مورد پذیرش مردم قرار نگرفت هنوز تعصبات مذهبی در ذهن مردم ریشه داشت که دسته های خراباتیان را مربوط به طبقه پائین می شمردند و از وصلت های زناشویی با ایشان اجتناب میکردند سرانجام دوره طلائی جلوه های موسیقی با سریعترین قدم های زمان سپری شد و موسیقی امروز، هماهنگ با سیر تکاملی مسایل اجتماعی با نقاب های مختلفی به حیث هنر ارزنده، به میدان ذوق ها و احساس ها ظاهر گردید اما باید یادآور شویم که موسیقی دیروز با موسیقی امروز با وجود اختلافات ظاهری، از یک اصل واحد استند و از یک فرهنگ ریشه گرفته اند که هرگز جدا شدنی نخواهند بود. موسیقی کلاسیک هنوز هم با قوت خود با ذوق های حساس زندگی میکند و جایی در کانون قلب ها دارد اما چشمان دیر بین مردم به خورشید حقیقت موسیقی که در آهنگ های خراباتیان دیروز تابیدن گرفته بود، کانون ذوق ها را از روشنائی خود لبالب می ساخت، امروز باز شد و این پدیده، یکه تاز میدان هنر گردید.

گرچه موسیقی سنتی دچار بحران های وخیمی شده، چون نتوانسته است در مقابل رقابت موسیقی غربی که به طریقه های مختلف (رادیو، تلویزیون و کاست) کشورهای شرقی را عرصه تاخت و تاز قرار داده مقاومت کند، در حقیقت این تهاجم بی شباهت به حمله بیماری، به بدن انسان نیست که بانیست به فکر چاره بوده و نگذاریم که موسیقی سنتی فقط به صورت مرده یعنی در موزه ها و گالیری ها ضبط و نگاهداری گردد، بلکه کاری کرد که این مظهر هنر به صورت یک نیروی زنده و پر تحرک در آید و هرچه زودتر، به قالب های سنتی موسیقی باید امکان تکامل داد و راه عناصر مخرب را بست خدا نکند که تاریخ با ما رابطه خود را قطع کند و دریچه سینه خود را که مملو از خاطرات بسیار شیرین و بسیار تلخ زندگی گذشته ماست، بروی ما ببندد و افکار ما را به دست دقایق امروز و فردا بسپارد.

ما احتیاج حیاتی به خاطرات گذشته خود داریم به هیچ کس حق نمی دهیم این سلسله را که آئینه گویا از صفحه های زیبا و عمل های زشت ماست، از هم پاره کند، ما با هر کدام از این پدیده ها رابطه های ناگسستی داریم و به وسیله آن خود را از خود با خبر می سازیم.

زمانی بوده است که ملت ما شبیه ملت های دیگر گرسنه بوده دریده شده و مورد تجاوز قرار گرفته است ولی با فضیلت های غرور ملی خود را نجات داده و در بین توده های بشر دوباره سر بلند کرده و با شهامت زندگی شرافتمند تری را از سر آغاز نموده است.

خوشست خلوت اگر یار یار من باشد	نه من بسوزم و او شمع انجمن باشد
من آن نگین سلیمان به هیچ نستاتم	که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد
روا مدار خدایا که در حریم وصال	رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
همای گو مفکن سایه شرف هرگز	برآن دیار که طوطی کم از زغن باشد
بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل	توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
هوای کوی تو از سر نمی رود آری	غریب را دل سرگشته با وطن باشد
بسان سوسن اگر ده زیان شود حافظ	چو غنچه پیش تو اش مهر بر دهن باشد

\*\*\*\* \* \* \* \* \*

تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با "کلیکی" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به "آرشیف" شان رهنمائی شوند.



خرابات

سروده زنده یاد احمد علی کهزاد

[Aziz\\_aref\\_kharaabaat\\_a\\_ali\\_kohzaad.pdf](#)